

معیارهای علامه طباطبایی در بررسی و نقد دیدگاه‌های مفسران در تفسیر المیزان

دکتر سهراب مروتی^۱، امان الله ناصری کریموند^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۷/۳۰ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۱۰/۱۷

چکیده

علامه طباطبایی برای تفسیر و تبیین صحیح کلام خداوند متعال، معیارهای مختلفی را در نظر گرفته و بر اساس همین معیارها به تفسیر قرآن پرداخته است. مؤلف المیزان در تدوین تفسیر گرانسنگ خود، نظریات مفسران مختلف را یاد کرده، در جای‌جای کتابش، بر اساس ملاک و مؤلفه‌هایی به نقد و بررسی برخی از آن نظریات اقدام می‌کند.

برخی از ملاک‌هایی که علامه با توجه به آنها به بررسی و نقد نظریات مفسران می‌پردازد عبارت‌اند از: قرائت صحیح کلمات و آیات قرآن کریم، شأن نزول آیات، عدم توجه دقیق به قواعد ادبیات عرب، تعیین معنا و مفهوم مفردات و واژگان قرآن، تشخیص و تطبیق اشاره و مشارالیه، تشخیص صحیح مرجع ضمائر، شناخت صحیح مکی یا مدنی بودن آیات، دخالت پیش‌داوری‌ها و اعتقادات مذهبی در تفسیر، تشخیص صحیح اعراب (نقش) حروف و کلمات، تطبیق ناصواب برخی از آیات بر جریان‌ات تاریخی و در این نوشتار با مطالعه همه مجلدات المیزان، مهم‌ترین مبانی و ملاک‌های علامه در بررسی و نقد نظریات مفسران استخراج و به شیوه کنونی با ذکر نمونه‌هایی دسته‌بندی شده است.

کلیدواژه‌ها: بررسی و نقد نظریات مفسران، تفسیر المیزان، مبانی و مؤلفه‌های نقد.

۱. دانشیار دانشگاه ایلام sohrab_morovati@yahoo.com

۲. کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث amannaseri@gmail.com

علامه طباطبایی در تصنیف تفسیر گرانسنگ *المیزان*، مصادر مختلف تفسیری را مورد مطالعه قرار داده و همان طور که از مطالعه تفسیر *المیزان* برمی آید از منابع مختلف اعم از لغت، روایت، تاریخ و... و همچنین منابع تفسیری فراوانی بهره برده است؛ زیرا ایشان در موارد مختلفی بعد از ذکر نظر خویش، دیدگاه برخی از محدثان، لغویان یا مفسران را نیز ذکر می کند، در این میان بیش از دیگر منابع، به تفاسیر و نظریات مفسران توجه نموده و از آنجا که گاه برخی از مفسران در زمینه ای لغزش و خطایی در کشف مراد خداوند متعال داشته اند، در موارد متعددی به بحث و بررسی پیرامون کاستی های دیدگاه های مفسران از جوانب مختلف پرداخته است. بنابراین نویسنده در این مقاله درصدد است تا به یاری خداوند متعال، به این مطلب مهم برسد که علامه طباطبایی با چه مبانی و مؤلفه هایی توانسته است نظریات ده ها مفسر را مورد بررسی، نقد و رد قرار دهد، به طوری که موافقان آرای وی را پذیرفته و تأیید نموده اند و مخالفان نیز از ارائه جوابی در مقابل نظریات ایشان بازمانده اند.

معیارهای نقد و بررسی دیدگاه مفسران در تفسیر *المیزان*

علامه طباطبایی در موارد بسیاری (بیش از صدها بار) به بررسی و نقد آرای مفسران پرداخته و در این میان به گونه های مختلفی نظریات آنان را نقد و رد نموده است. علامه در پرداختن به نقد آرای مفسران، ملاک ها و معیارهایی دارد. مهم ترین ملاک ها و معیارهای ایشان در نقد نظریات مفسران به شرح ذیل می باشد:

۱- قرائت صحیح کلمات و آیات

یکی از ملاک ها و مبانی ترجمه و تفسیر قرآن، چگونگی قرائت آیات است. برخی از آیات قرآن آن چنان ظرفیتی دارند که می توان با قرائت های

مختلف، معانی موافق یا مخالف مراد خداوند متعال را از آنها برداشت نمود. بر اساس اهمیت این بحث، علامه در تفسیرش در برخی آیات به این بحث پرداخته و قرائتی را صحیح شمرده است که مطابق با سیاق، مراد خداوند متعال را بیان کند. البته نزد شیعه مسلّم است که قرائت حق تنها یک قرائت است، ولی پافشاری بر قرائت حق و نفی دیگر قرائت‌ها قبل از ظهور امام زمان (عج) صلاح نیست.^۱ در ادامه، نمونه‌هایی از ترجیح و تأیید قرائت در تفسیر المیزان ذکر می‌شود:

برخی از مفسران در معنای آیه: ﴿قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ﴾ (انعام/۳۳) و جوهی را ذکر کرده‌اند: یکی از آنها، وجهی است که از بیشتر مفسران^۲ نقل شده که بر اساس آن معنای آیه چنین است: اینان اگر تو را تکذیب می‌کنند معتقد به گفته خود نیستند، بلکه از روی عناد و در عین اعتقاد به راستگویی تو، به زبان تو را تکذیب می‌کنند. دوم: این است که اینان تو را تکذیب نمی‌کنند، بلکه در حقیقت مرا تکذیب می‌کنند؛ زیرا برگشت تکذیب تو به تکذیب من است، و تو تنها تکذیب نشده‌ای. سوم: اینکه اینها هرگز مصادف با دروغ تو نشده و از تو دروغ نشنیده‌اند.

ولی علامه می‌گوید: باتوجه به سیاق آیه، و جوهی که از بیشتر مفسران نقل شده دچار اشکال است و در صورتی صحیح است که «یکذبونک» با تشدید قرائت شود؛ زیرا سیاق این آیه همانند برخی دیگر از آیات قرآن مثل آیه ﴿فَلَا يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ إِنََّّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ﴾ (یس/۷۶) مفهوم تسلیت به رسول خدا ﷺ را افاده می‌کند.^۳

۱. بابایی، علی‌اکبر، مکاتب تفسیری، ج ۱، ص ۱۳۱.

۲. علامه در بیشتر موارد نام مفسر خاصی را ذکر نکرده، بلکه با عبارت «يقول بعضهم» بیان نموده است.

۳. طباطبایی، محمدحسین، المیزان، ج ۷، ص ۸۸-۸۹.

۲- شأن نزول آیات

شأن نزول آیات یکی از مؤلفه‌های مهم برای مفسران در تبیین مراد خداوند متعال و تطبیق آیات بر افراد و رویدادها می‌باشد، ولی با توجه به اینکه گاه در این مورد انحرافات و اشتباهاتی صورت گرفته است، علامه به این مهم توجه کرده و در مواردی با بهره‌گیری از سیاق آیات، نظریات مفسران را رد می‌کند:

سیوطی در الدر المنثور ذیل آیه ﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ (انعام/۱۲۵) می‌نویسد: از زید بن اسلم نقل کرده که آیه مزبور درباره عمار بن یاسر نازل شده و روایت دیگری از ابن عباس و زید بن اسلم نقل کرده که گفته‌اند: آیه در شأن عمر بن خطاب و ابی‌جهل بن هشام نازل شده است.^۱ علامه پس از ذکر نظریات سیوطی می‌نویسد: حال آنکه سیاق آیه سیاقی نیست که بتوان گفت در مورد خاصی نازل شده است.^۲

۳- عدم توجه دقیق به قواعد ادبیات عرب (برداشت ناصواب از قواعد نحوی)

ابتدایی‌ترین کار مفسر در تفسیر آیات قرآن، آشنایی با زبان و قواعد ادبیات عرب است، آیه‌الله سبحانی آگاهی از قواعد ادبیات عرب را یکی از علوم چهارده‌گانه مورد نیاز مفسر می‌داند و می‌نویسد: نخستین پایه برای تفسیر قرآن، این است که مفسر باید از قواعد زبان عربی به طور کامل آگاه باشد... نه تنها قرآن به چنین کلیدی نیاز مبرم دارد، بلکه استفاده از هر کتابی که به هر زبانی نوشته شده باشد، در گرو آگاهی از قواعد آن زبان است.^۳ ولی در تفسیر فخر رازی گاهی به این امر کم‌توجهی صورت گرفته است؛ از جمله:

۱. سیوطی، جلال‌الدین، الدر المنثور، ج ۳، ص ۴۳.

۲. طباطبایی، محمدحسین، المیزان، ج ۷، ص ۴۸۰.

۳. سبحانی، جعفر، روش صحیح تفسیر قرآن، ص ۱۱.

۳-۱. در شناخت و استفاده از حروف

فخر رازی گاهی در تشخیص حروف و نوع استفاده از آنها به اشتباه، کاربردهای غلطی را برای برخی از حروف در نظر گرفته و به این صورت (با تحلیل ناصواب حروف) نتوانسته است تفسیر درستی از آیات ارائه بدهد؛ از جمله:

علامه ذیل آیه ﴿قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِى اللّٰهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمٰوٰتِ وَاَلْاَرْضِ يَدْعُوْكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوْبِكُمْ وَيُوَخِّرْكُمْ اِلٰى اَجَلٍ مُّسَمًّى قَالُوْا اِنْ اَنْتُمْ اِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيْدُوْنَ اَنْ نَّصُدَّوْنَا عَمَّا كَانِ يَعْبُدُ اٰبَاؤُنَا فَاْتُوْنَا بِسُلْطٰنٍ مُّبِيْنٍ﴾ (ابراهیم/۱۰) می نویسد:

بعضی از مفسران گفته‌اند: کلمه «مِنْ» در «مِنْ ذُنُوْبِكُمْ» زاید است، و به عنوان تأیید گفتار خود، آیه ﴿يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوْبَكُمْ﴾ را آورده‌اند که کلمه «مِنْ» در آن نیست، و گفته‌اند: پس معلوم می‌شود در این آیه هم که [مِنْ] هست، زائد است و معنایی افاده نمی‌کند.^۱

مؤلف المیزان در نقد و رد دیدگاه فخر رازی می‌نویسد: این را ما جواب می‌دهیم که حرف «مِنْ» تنها در کلام منفی، زائد می‌شود نه در کلام مثبت، آن هم به طوری که گفته‌اند به شرطی که مدخولش نکره باشد نه معرفه؛ مثلاً گفته می‌شود: «ما جاءنى من رجل: هیچ مردی نزد من نیامد»، ولی گفته نمی‌شود: «ليغفر من ذنوبكم» چون هم کلام مثبت است، و هم مدخول «مِنْ» معرفه است.^۲

۴- تعیین معنا و مفهوم مفردات و واژگان قرآن

در تفسیر و فهم آیات قرآن، واژگان و کلمات اصلی‌ترین نقش را دارند، به طوری که اگر یک کلمه از آیه را بر خلاف معنای حقیقی‌اش معنا کنیم، معنای آیه به کلی تغییر می‌یابد، لذا علامه در مواردی که مفسران کلمات را اشتباه معنا

۱. فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۱۹، ص ۹۳.

۲. طباطبایی، محمدحسین، المیزان، ج ۱۲، ص ۳۰.

کرده‌اند، به نقد آنها پرداخته و معنای صحیح کلمات را بیان کرده است:
 آلوسی ذیل آیه ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾
 (فاطر/۲۴) «نذیر» را به مطلق کسانی تفسیر کرده که بشر را انذار می‌کنند؛ چه
 پیامبر باشند و چه عالمی از علما.^۱ ولی علامه نظر ایشان را مورد نقد قرار داده،
 می‌گوید: این تفسیر خلاف ظاهر آیه است... و از ظاهر سیاق برمی‌آید که مراد از
 «نذیر»، پیامبری است که از سوی خدا مبعوث شود.^۲

۵- تشخیص و تطبیق اشاره و مشارالیه

در قرآن برخی اشارات به کار رفته است که احتمال دارد مشارالیه آن در
 آیات قبل یا بعد بوده و مفسر در صورت اشراف و تسلط کلی به آیات می‌تواند
 این‌گونه اشارات را به مشارالیه آنها ربط دهد تا معنای حقیقی آیات را به دست
 آورد، ولی برخی از مفسران در این موارد لغزش‌هایی داشته‌اند که علامه دیدگاه
 آنان را نقد کرده و ارتباط اشاره و مشارالیه را با توجه به سیاق آیات تشخیص
 داده است.

علامه ذیل آیه ﴿إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَ أذْكَرَ رَبِّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنَّ رَبِّي
 لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا﴾ (کهف/۲۴) می‌نویسد: مسئله اتصال این آیه به سیاق آیات
 قبل و اشتراکش با آنها در سیاق تکلیف اقتضا می‌کند که اشاره به کلمه «هذا»
 اشاره به ذکر خدا بعد از فراموشی باشد. و دیدگاه مفسرانی که کلمه «هذا» را در
 آیه شریفه اشاره به داستان اصحاب کهف گرفته‌اند^۳ و همچنین نظر مفسری را که
 گفته است: اشاره «هذا» به فراموش شده است،^۴ با توجه به آیات قبل و بعد رد

۱. آلوسی، سید محمود، روح المعانی، ج ۲۲، ص ۱۸۸.

۲. طباطبایی، محمدحسین، المیزان، ج ۱۷، ص ۵۲.

۳. زمخشری، محمود، کشاف، ج ۲، ص ۷۱۵؛ آلوسی، سید محمود، روح المعانی، ج ۱۵، ص ۲۵۱.

۴. آلوسی، سید محمود، روح المعانی، ج ۱۵، ص ۲۵۱.

کرده و دیدگاه آنها را ضعیف شمرده است.^۱

۶- تشخیص صحیح مرجع ضمائر

با توجه به اینکه در برخی از آیات، ضمائر و مراجع ضمائر مختلف و متعددی وجود دارد و از آنجا که معنای صحیح این گونه آیات در گرو تشخیص صحیح مراجع ضمائر است، برخی از مفسران در تشخیص مرجع ضمائر دچار اشکال شده و نتوانسته‌اند معنای اصلی و حقیقی آیات را بیان کنند، ولی علامه با توجه به سیاق، مرجع ضمائر را تشخیص داده و دیدگاه مفسرانی را که بر خلاف مراد خدا آیات را تفسیر کرده‌اند رد و نقد کرده است:

بعضی از مفسران ذیل آیه ﴿إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ﴾ (نحل/۱۰۰) گفته‌اند: ضمیر مفرد در جمله ﴿وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ﴾ به خدای متعال برمی‌گردد، و معنای آیه را چنین می‌کند: سلطنت شیطان تنها بر دو طایفه است؛ یکی مشرکان و دیگری موحدانی که شیطان را ولی خود می‌گیرند.^۲ اما علامه می‌گوید: چون این تفسیر (تفسیر آیه از نظر مفسران) باعث می‌شود ضمیرهای یک سیاق، در مرجع، مختلف شود؛ یعنی ضمیر در «سلطانه» و «یتولونه» به شیطان، و ضمیر «به» به خدا برگردد لذا مردود است؛ چرا که ضمیرهای مفرد سه گانه به کلمه شیطان برمی‌گردد.^۳

۷- شناخت صحیح مکی یا مدنی بودن آیات

یکی از ملاک‌های علامه طباطبایی در بررسی و نقد نظریات مفسران، توجه به مکی یا مدنی بودن آیات می‌باشد. مؤلف المیزان در این زمینه دیدگاه بعضی

۱. طباطبایی، محمدحسین، المیزان، ج ۱۳، ص ۳۸۳.

۲. زمخشری، محمود، کشاف، ج ۲، ص ۶۳۴؛ آلوسی، سید محمود، روح المعانی، ج ۱۴، ص ۲۳۰.

۳. طباطبایی، محمدحسین، المیزان، ج ۱۲، ص ۴۹۷.

مفسران را نقد و رد نموده است:

مرحوم طبرسی در مقدمهٔ سورهٔ مکی فاطر، دو آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ...﴾ (فاطر/۲۹) و آیه ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا...﴾ (فاطر/۳۲) را از این سوره استثناء کرده و گفته است: این دو آیه در مدینه نازل شده است.^۱

علامه در رد دیدگاه مرحوم طبرسی می‌گوید: این سوره (فاطر) در مکه نازل شده و سیاق آیاتش نیز بر این معنا دلالت دارد، و سیاق همان دو آیه نیز ظهوری در گفته مفسر مذکور ندارد، لذا نظرشان دچار اشکال و مردود می‌باشد.^۲

۸- دخالت پیش‌داوری‌ها و اعتقادات مذهبی در تفسیر

مفسر باید با بهره‌گیری از علوم مورد نیاز، اقدام به تفسیر نموده، از دخالت اعتقادات و پیش‌داوری‌های خود در تفسیر بپرهیزد. ولی فخر رازی گاهی اعتقادات خود را در تفسیر دخالت داده که علامه در مواردی نظریات وی را در این زمینه مورد نقد قرار داده است، از جمله:

علامه ذیل آیه ﴿وَلَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَ لَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ (مؤمنون/۶۲) در بحثی با عنوان «فایده وجود نامه اعمال و جواب به شبهه‌ای که فخر رازی در این باره ذکر کرده است»، می‌نویسد: فخر رازی در تفسیر کبیر ذیل این آیه گفته: اگر کسی بگوید: فایده این کتاب چیست؟ اگر بر کسی عرضه شود که دروغ را بر خدا محال می‌داند که حاجت به کتاب ندارد، هرچه خدا بگوید قبول می‌کند؛ چه کتابی در میان باشد و چه نباشد، و اگر بر کسی عرضه شود که دروغ گفتن را از خدا ممکن و جایز می‌داند، چنین کسی آنچه را که خدا بگوید تکذیب می‌کند، چه در کتابی نوشته شده باشد و چه نشده باشد؛ چون برای دروغگو همان‌طور که دروغ گفتن ممکن است همچنین دروغ

۱. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۹۹.

۲. طباطبایی، محمدحسین، المیزان، ج ۱۷، ص ۵.

نوشتن هم جایز است. پس به هر دو تقدیر، نوشتن اعمال فایده‌ای ندارد. در جواب می‌گوییم: خدا هر چه بخواهد می‌کند، ولی آنچه ممکن است گفته شود: این است که شاید در این کار مصلحتی برای ملائکه باشد.^۱

علامه می‌گوید: پاسخی که فخر رازی داده بر مسلکی استوار است که در فعل خدای متعال دارد؛ چون او معتقد است که افعال خدا از روی غرض و مصلحت نیست و عمل خرافی را از خدای متعال جایز می‌داند.

و این اشکال تنها در مسئله نوشتن اعمال نیست، بلکه در همه شئون قیامت که خدای متعال از آن خبر داده وارد است؛ مانند: حشر، جمع، اشهاد شهود، نشر کتب و دیوان‌ها، صراط، میزان و حساب.

و جواب صحیح‌تر از همه اینها این است که: خدای متعال آنچه را که ما در قیامت با آن روبه‌رو می‌شویم برای ما ممثّل کرده، و به صورت یک صحنه دادگاهی و دادخواهی، و دادرسی، مجسم نموده است...^۲.

۹- تشخیص صحیح اعراب (نقش) حروف و کلمات

با توجه به نقش مهم اعراب حروف و کلمات در فهم مراد خداوند، مفسر قبل از پرداختن به تفسیر و تبیین آیات باید اعراب حروف و کلمات را تشخیص دهد، ولی بعضی از مفسران اعراب حروف و کلمات را به خوبی تشخیص نداده و در تفسیر آیات دچار مشکل شده‌اند؛ علامه با توجه به سیاق، نظر آنها را رد کرده و اعراب کلمات را تشخیص داده و معنای درست آیات را به دست داده است:

﴿الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَسُئِلَ بِهِ خَيْرًا﴾ (فرقان/۵۹).

۱. فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۲۳، ص ۱۰۸.

۲. طباطبایی، محمدحسین، المیزان، ج ۱۵، ص ۴۴.

آلوسی گفته است: کلمه رحمان در اینجا مرفوع است و به منظور مدح، از وصفیت قطع شده به همین سبب دیگر اعراب موصوف را ندارد و مبتدا و جمله «فسئل به» خبر آن است.^۱ لاهیجی می‌گوید: خبر است و کلمه «الذی» در صدر آیه، مبتدای آن است.^۲ و زمخشری اذعان دارد که: بدل است از ضمیری که در جمله «استوی» مستتر است.^۳

علامه پس از ذکر همه این اقوال می‌گوید: همه این وجوه مختلف یا بیشتر آنها، در ناسازگاری با سیاق آیات مورد بحث و آنچه از آن برمی‌آید مشترک‌اند؛ به همین سبب دیگر جای ایستادن و بر سر صحت و سقم آنها گفت‌وگو کردن نیست، ولی آنچه از سیاق و نظم کلام برمی‌آید این است که کلمه «الرحمن» خبر باشد برای مبتدایی که حذف شده، و تقدیر کلام «هو الرحمن» می‌باشد و جمله «فسئل» متفرع بر آن است؛ چون «فاء»، تفریع و نتیجه‌گیری را می‌رساند. حرف «باء» در کلمه «به» نیز برای متعدی کردن فعل لازم است. و اگر نفرمود: «فسئله» و حرف باء را آورد، برای این است که معنای اعتناء را در سؤال بگنجاند و بفهماند که با کمال عنایت از او پرس، و کلمه «خبیراً» حال از ضمیر است.^۴

۱۰- تطبیق ناصواب برخی از آیات بر جریانات تاریخی

مؤلف المنار ذیل آیه ﴿وَمَنْ يُؤْمَرْ يَوْمَئِذٍ دُبْرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِّقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾ (انفال/۱۶) می‌نویسد: وجوه و قرائنی دلالت دارد بر اینکه حکم حرمت فرار از جنگ مخصوص به جنگ بدر بوده است.^۵

۱. آلوسی، سید محمود، روح المعانی، ج ۱۹، ص ۳۸.

۲. شریف لاهیجی، محمد بن علی، تفسیر لاهیجی، ج ۳، ص ۲۴۷.

۳. زمخشری، محمود، کشاف، ج ۳، ص ۲۸۹.

۴. طباطبایی، محمدحسین، المیزان، ج ۱۵، ص ۳۲۳.

۵. رشید رضا، محمد، تفسیر المنار، ج ۹، ص ۶۱۸.

علامه در رد دیدگاه وی می‌گوید: این برداشت صحیح نیست؛ زیرا یکی از آن قرائن این بود که جنگ بدر اولین جنگ اسلام بوده، و قرینه دیگر این بود که رسول خدا ﷺ در آن جنگ حاضر بوده، و این قرائن و مانند آن، بر حسب حقیقت ملاک مشترک میان جنگ بدر و جنگ احد، خندق، خیبر و حنین است؛ زیرا همه این جنگ‌ها در ایامی واقع شده که اسلام به مردان جنگی ثابت قدم نیاز مبرمی داشته و پیامبر اکرم ﷺ هم در همه این جنگ‌ها حاضر بوده، و خداوند در همه آنها مسلمانان را وعده نصرت داده است...^۱

۱۱- تشخیص لحن و مقام آیات

در برخی از آیات، قرآن کریم افراد و گروه‌هایی را با لحن‌های متفاوتی مورد خطاب قرار داده است که در این مواقع برخی از مفسران در تشخیص لحن برخی از آیات دچار اشتباه شده‌اند، ولی علامه با در نظر گرفتن سبک و سیاق آیات، لحن آیات را تشخیص داده و نظریات اشتباه مفسران را رد کرده است:

﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزِلْ بِهِ سُلْطَانًا وَ مَا كَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ﴾ (حج/۷۱).

مرحوم طبرسی در خصوص جمله ﴿وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ﴾ گفته است: لحن این آیه تهدید مشرکان است و مراد این است که مشرکان یآوری ندارند که آنها را از عذاب محافظت نماید.^۲

ولی علامه می‌گوید: به طوری که از سیاق برمی‌آید ظاهراً جمله مذکور در مقام احتجاج بر این است که مشرکان برهان و علمی به خدایی شرکائشان ندارند، به این بیان که اگر چنین حجتی و علمی می‌داشتند، آن برهان یاور ایشان می‌شد؛ چون برهان یاور صاحب برهان است، و علم یاور عالم است، ولی مشرکان

۱. طباطبایی، محمدحسین، المیزان، ج ۹، ص ۳۸-۳۹.

۲. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۷، ص ۹.

ظالم اند و برای ظالمان یاوری نیست. پس به همین دلیل برهان و علمی هم ندارند و این از لطیف‌ترین احتجاجات قرآنی است.^۱

۱۲- تشخیص مخاطب آیات

در برخی از آیات قرآن کریم خطاب‌هایی به کار رفته و نامی از افراد به میان نیامده تا مشخص شود که خطاب متوجه چه کسی است؟ لذا گاه برخی از مفسران در تشخیص مخاطب آیات راهی خطا پیموده‌اند که علامه از فحوای کلام و سیاق آیات، مخاطب آیه را تشخیص داده و دیدگاه مفسران را رد کرده است:

مؤلف المیزان ذیل آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾ (صف/۲) می‌نویسد: گفتار آیه در زمینه توبیخ است، می‌خواهد مؤمنان را به سبب اینکه بدانچه می‌گویند عمل نمی‌کنند توبیخ کند. و اینکه مرحوم طبرسی گفته است: مراد از جمله «ای کسانی که ایمان آورده‌اید» منافقان هستند و آیه شریفه این طائفه را سرزنش می‌کند، نه مؤمنان را، زیرا مؤمنان از نظر قرآن محترم‌اند.^۲ درست نیست و نباید به آن گوش فرا داد... زیرا سیاق و زمینه آیات مورد بحث می‌فهماند که گویا بعضی از مؤمنان قبل از جنگ وعده پایداری داده بودند که به هیچ‌وجه به جنگ پشت نکنند، و پا به فرار نگذارند یا از بیرون شدن برای جنگ تثاقل نورزند، یا از انفاق در تهیه ابزار جنگ برای خود و دیگران مضایقه نمایند، ولی در موقع عمل خلف وعده کرده‌اند...^۳

۱۳- تشخیص متکلم آیات

در آیات بسیاری از قرآن کریم خداوند متعال از زبان افرادی دیگر سخنانی را

۱. طباطبایی، محمدحسین، المیزان، ج ۱۴، ص ۵۷۷.
۲. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۷۸.
۳. طباطبایی، محمدحسین، المیزان، ج ۱۹، ص ۴۲۱.

بیان می‌کند که گاه تشخیص متکلم آنها، به دلایلی به خوبی آشکار نیست. به همین دلیل، گاه مفسران در تشخیص متکلم حقیقی آیات و تفسیر صحیح آیات دچار خطا می‌شوند. علامه در این گونه مواقع با تکیه بر سیاق، متکلم مورد نظر خداوند متعال را تشخیص داده، نظریات مخالف را رد می‌کند:

فخر رازی ذیل آیه ﴿ فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ ﴾ (ملک/۲۷) می‌نویسد: گوینده این کلام خود کفارند که به یکدیگر می‌گویند.^۱ ولی علامه در رد نظر وی می‌گوید: این قول نمی‌تواند درست باشد؛ زیرا با سیاق آیه سازگار نیست و از ظاهر سیاق برمی‌آید که گوینده این کلام ملائکه‌اند که به امر خدا به اهل دوزخ خطاب می‌کنند...^۲

۱۴- استناد و بهره‌گیری از روایات جعلی

یکی از معیارهای علامه طباطبایی در رد یا تأیید آرای مفسران، در نظر گرفتن چگونگی به کارگیری روایاتی است که ذیل آیات نقل می‌شود. در برخی موارد، مفسران از روایات جعلی بهره‌گیری کرده‌اند که مؤلف المیزان این دسته از روایات را نقد و رد کرده است؛ از جمله:

مؤلف المنار در ذیل آیه ﴿ قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنَنذُرُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ ﴾ (مائده/۲۲) می‌نویسد: مراد از کلمه «جَبَّارِينَ» کسانی است که صاحب سطوت و نیرو باشند، و به مردم زور بگویند و هر چه بخواهند به مردم تحمیل کنند. در تعدادی از روایات پیرامون وصف جبارین مورد بحث، آمده که ساکنان آن سرزمین از عمالقه و مردمانی درشت‌هیکل و بلندقامت بودند؛ چنان‌که درباره درشت‌هیکلی و بلندقامتی آنان

۱. فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۳۰، ص ۷۵.

۲. طباطبایی، محمدحسین، المیزان، ج ۱۹، ص ۶۱۱.

داستان‌های عجیبی وارد شده است.^۱ علامه در نقد روایاتی که مؤلف المنار ذیل این آیه نقل کرده، می‌گوید: عقل سلیم نمی‌تواند آنها را بپذیرد، و در آثار باستانی و بحث‌های طبیعی نیز چیزی که این روایات را تأیید کند وجود ندارد، ناگزیر باید گفت که روایات مذکور مأخذی جز جعل و دسیسه ندارد.^۲

۱۵- مخالفت آرای مفسران با نص صریح قرآن

مؤلف المنار ذیل آیه ﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيهَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾ (نساء/۲۴) اشکال کرده که تشریح متعه و قانونی بودن توهینی به زن است؛ زیرا زن را بازیچه مردان می‌سازد که چون توپ بازی هر دم دست کسی بیفتد.^۳

علامه در پاسخ می‌گوید: اوّل اینکه نخستین کسی که این اشکال به او وارد می‌شود خود شارع اسلام است؛ زیرا در اینکه شارع متعه را در صدر اسلام تا مدتی تشریح کرده بود هیچ حرفی نیست، هر جوابی که شارع داد همان جواب ما نیز خواهد بود. دوم اینکه، همه آن اغراضی که در متعه هست، از قبیل لذت بردن و دفع شهوت، تولید فرزند و انس و محبت (و به قول شما بازیچه شدن) در مرد و زن مشترک است، دیگر معنا ندارد بگویی در متعه فقط زن ملعبه می‌شود، مگر اینکه بخواهی لجبازی و جدال کنی.^۴ در این آیه نص صریح قرآن کریم، حکمی را حلال و شرعی اعلام فرموده، ولی مؤلف المنار با تکیه بر روایاتی که در منابع

۱. رشید رضا، محمد، تفسیر المنار، ج ۶، ص ۳۳۱.

۲. طباطبایی، محمدحسین، المیزان، ج ۵، ص ۲۹۱.

۳. رشیدرضا، محمد، تفسیر المنار، ج ۵، ص ۱۳.

۴. طباطبایی، محمدحسین، المیزان، ج ۴، ص ۲۶۷-۲۷۰.

اهل سنت مبنی بر تحریم متعه آمده (که ضعیف و ساختگی می‌باشند)، نظری بر خلاف قرآن ابراز نموده است.

۱۶- چگونگی ارتباط آیات قبل و بعد بایکدیگر

علامه در موارد بسیاری آیات را با توجه به آیات قبل و بعدشان تفسیر کرده و معتقد است که سیاق به مفسر کمک می‌کند که ارتباط آیات را درک کند و معنای حقیقی را تشخیص دهد. لذا در مواردی دیدگاه مفسرانی که از این بحث غفلت کرده و یا در تعیین ارتباط آیات با هم خطا کرده‌اند، نپذیرفته و معنای درست آیات را بیان نموده است:

الوسی ذیل آیه ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ﴾ (ص/۲۷) می‌گوید: آیه مورد بحث از نظر معنا عطف است بر ماقبلش، و گویا فرموده: پیروی هوا مکن؛ چون این پیروی سبب گمراهی‌ات می‌شود. و نیز به سبب اینکه خداوند عالم را برای باطل - که پیروی هوی مصداقی از آن است - نیافریده، بلکه برای توحید و پیروی شرع خلق کرده است.^۱ علامه می‌گوید: این تفسیر درست نیست؛ زیرا سیاق آیه بعدی که می‌فرماید: ﴿أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ﴾ با این معنا سازگار نیست.^۲

۱۷- بی‌توجهی به تفسیر موضوعی

المنار ذیل آیه ﴿يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهِزُّوْا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ﴾ (توبه/۶۴) می‌نویسد: از جمله «قُلِ اسْتَهِزُّوْا» برمی‌آید که حذر ایشان جدی نبوده، بلکه به عنوان استهزاء، حالت حذر و ترس

۱. آلوسی، سید محمود، روح المعانی، ج ۲۳، ص ۱۸۸.

۲. طباطبایی، محمدحسین، المیزان، ج ۱۷، ص ۲۲۹.

به خود می گرفته‌اند.^۱

علامه در نقد آن می‌گوید: این جواب صحیح نیست؛ زیرا آیات بسیاری که قبل از این آیات در سوره بقره و نساء و سوره‌های دیگر درباره ایشان نازل شده و بسیاری از نیات سوء آنان را فاش کرده بود همه دلالت دارند بر اینکه حذر و ترس منافقان جدی بوده نه به‌عنوان استهزاء... .

به علاوه، خداوند متعال درباره ایشان تعبیراتی کرده که همه از ترس واقعی آنان حکایت می‌کند؛ مثلاً در سوره منافقین فرموده: ﴿يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ﴾ (منافقون/۴) از هر صدایی می‌ترسند و خیال می‌کنند علیه آنهاست و در سوره بقره مثلی در باره ایشان آورده و فرموده: ﴿يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ﴾ (بقره/۱۹)؛ سرانگشتان خود را در گوش‌های خود می‌نهند از ترس صاعقه که مبادا عذابی باشد که بر ایشان نازل می‌شود.^۲

۱۸- بدون استدلال بودن نظریات مفسران

علامه طباطبایی ذیل آیه «لَا تَعْتَدُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنْ نَعُفَ عَن طَائِفَةٍ مِّنْكُمْ يُعِدِّبْ طَائِفَةٌ بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ» (توبه/۶۶) می‌نویسد: یکی از مفسران (مؤلف المنار) این قول را که کلمه طائفه بر یکی و دو تای از مردم نیز اطلاق می‌شود هم چنان که بر سه تا به بالا اطلاق می‌شود، تخطئه کرده، و آن قدر مبالغه کرده که آن را غلط خوانده است.^۳ حال آنکه هیچ دلیلی بر گفته‌اش ندارد، و در ماده این کلمه هیچ عدد معینی قرار نگرفته و اطلاقش بر یک قطعه از هر چیز، خود مؤید این است که در یکی استعمال می‌شود.^۴

۱. رشیدرضا، محمد، تفسیر المنار، ج ۱۰، ص ۵۲۷.

۲. طباطبایی، محمدحسین، المیزان، ج ۹، ص ۳۲۸-۳۲۹.

۳. رشیدرضا، محمد، تفسیر المنار، ج ۱۰، ص ۵۳۲.

۴. طباطبایی، محمدحسین، المیزان، ج ۹، ص ۳۳۳.

۱۹- نقض آموزه‌های دینی

مؤلف المنار ذیل آیه ﴿قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ﴾ (اعراف/۲۴) می‌نویسد: مقصود از آدم در این داستان آدم نوعی است، و داستان یک داستان خیالی محض است.^۱ و همچنین گفته: مقصود از ابلیس قوه‌ای است که آدمی را به شر و فساد دعوت می‌کند.^۲ و اصلاً آدم از زمره پیامبران نبوده و یا به طور کلی انبیاء معصوم از گناه نیستند یا قبل از بعثت معصوم نیستند و آدم آن موقع که نافرمانی کرد مبعوث نشده بود.^۳

علامه طباطبایی در نقد نظریات مؤلف المنار می‌گوید: باید دانست تنها چیزی که باعث بی‌اعتباری مباحث مزبور شده این است که مفسر در این مباحث بین جهات حقیقی و جهات اعتباری فرق نگذاشته و مسائل تکوینی را از مسائل تشریحی جدا نکرده، و بحث را درهم و برهم نموده، اصول قراردادی و اعتباری را که تنها برای تشریحات و نظام اجتماعی مفید است در امور تکوینی دخالت داده و آن را، حکومت داده است.^۴

۲۰- تشخیص معنا و مفهوم صحیح آیات و جملات قرآن

برخی از مفسران بدون در نظر گرفتن اجزای مختلف آیات، به تفسیر آیات اقدام کرده‌اند که همین عامل (غفلت از اجزای مختلف آیات) باعث شده که تفسیری برخلاف مقصود خداوند ارائه بدهند، ولی علامه با تکیه بر سیاق و با در نظر گرفتن اجزای مختلف آیات، تفسیر صحیح‌تری بیان کرده و نظریات برخی مفسران را رد نموده است: ﴿وَاصْبِحْ فُؤَادُ أُمَّ مُوسَىٰ فَارِعًا إِنَّ كَادَتْ لِتُبَدِيَ بِهِ لَوْلَا أَنَّ

۱. رشیدرضا، محمد، تفسیر المنار، ج ۱، ص ۲۶۷-۲۸۲ و ج ۸، ص ۳۵۳.

۲. همان، ج ۱، ص ۲۶۷-۲۷۵.

۳. همان، ج ۸، ص ۳۵۴. همچنین بنگرید به: فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۲، ص ۱۷۷-۱۷۸.

۴. طباطبایی، محمدحسین، المیزان، ج ۸، ص ۳۶-۳۸.

رَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۰﴾ (قصص/۱۰).

بعضی از مفسران در تفسیر جمله‌های آیه مطالبی را آورده‌اند؛ مثل آن مفسری که در جمله: «وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِغًا» گفته: «یعنی قلب مادر موسی وقتی که شنید پسرش به دام فرعون افتاده، از شدت ترس و حیرت، خالی از عقل شد»، یا: «قلب مادر موسی از آن وحیی که به او شد فارغ گشت و از یاد آن خالی شد و آن را فراموش کرد». ^۱ علامه می‌گوید: همه این احتمالات ضعیف است؛ زیرا هیچ‌یک از این نظریات از سیاق آیه استفاده نمی‌شود؛ پس حاصل معنای آیه چنین است: قلب مادر موسی به سبب وحی، از ترس و اندوهی که باعث می‌شد سر فرزندش فاش گردد، خالی شد. ^۲

۲۱- استفاده از جری و تطبیق به جای تفسیر

برخی از مفسران برای تفسیر بعضی از آیات، روایاتی را ذکر می‌کنند که گرچه شباهت و رابطه‌ای بین آیه و روایت وجود دارد، ولی نمی‌توان آن روایات را به عنوان تفسیر آیه بیان کرد؛ زیرا آیه یک مفهوم کلی را بیان می‌کند و روایت به بیان یک مصداق می‌پردازد. علامه در *المیزان* در موارد بسیاری به نقد این روایات پرداخته و این نوع استفاده از روایات را با عنوان جری و تطبیق یاد کرده است؛ مثال:

در *الدرّ المنثور* آمده است که ابن منذر از ابن عباس روایت کرد که ذیل آیه ﴿حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ...﴾ (کهف/۹۳) گفت: یعنی دو کوه که یکی کوه ارمینه و یکی کوه آذربایجان است. ^۳

علامه در نقد و رد دیدگاه سیوطی می‌گوید: این روایت از باب جری است و

۱. آلوسی، سید محمود، *روح المعانی*، ج ۲۰، ص ۴۹.

۲. طباطبایی، محمدحسین، *المیزان*، ج ۱۶، ص ۱۴-۱۵.

۳. سیوطی، جلال‌الدین، *الدرّ المنثور*، ج ۴، ص ۲۴۹.

نمی‌تواند تفسیر آیه باشد.^۱

۲۲- اعتقاد به روایات تحریف قرآن

بحث عدم تحریف یکی از مباحث مسلّمی است که خود قرآن کریم در آیه نهم سوره حجر آن را تضمین کرده و همچنین اجماع علمای شیعه و اهل سنت نیز بر آن است ولی برخی از مفسران بعضی از روایات بی‌اساس را در تفاسیرشان نقل کرده‌اند که علامه طباطبایی با استدلال، آن نظریات و روایات را مورد نقد و رد قرار داده است.

برخی از روایاتی که گاه فخر رازی ذیل آیات ذکر نموده، از روایات جعلی است و بر تحریف قرآن دلالت دارد. علامه در این گونه مواقع نظریات فخر رازی را مورد نقد قرار می‌دهد:

علامه ذیل آیه: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ (حجر/۹) با مطرح کردن بحثی با عنوان «فصلی در مصونیت قرآن از تحریف»، پس از مطرح کردن شبهاتی پیرامون تحریف قرآن و پاسخ به آنها و نقد روایات مجعولی که درباره تحریف قرآن وارد شده است و ذکر آرای برخی از مفسران^۲ که به آن روایات استناد کرده‌اند؛ به رد و نقد نظریات بسیاری از مفسران پرداخته، بیان می‌دارد که «روایات تحریف بر فرض صحت سند نیز به لحاظ مخالف بودن با دلالت قطعی قرآن بر عدم تحریف، در مظنه جعل و اسناد کذب بوده و مردودند». و به این صورت هم روایات وارده و هم آرای مفسرانی را که از آن روایات تأثیر پذیرفته‌اند، با دلیل و مدرک نقد و رد کرده است.^۳ و در این میان به طور مفصل

۱. طباطبایی، محمدحسین، المیزان، ج ۱۳، ص ۳۹۵.

۲. آلوسی، سید محمود، روح المعانی، ج ۱۴، ص ۱۶؛ بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، ج ۹، ص ۱۲۶؛ قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۱۳؛ فیض کاشانی، ملا محسن، تفسیر صافی، ج ۳، ص ۴۱۴.

۳. طباطبایی، محمدحسین، المیزان، ج ۱۲، ص ۱۰۱-۱۰۶.

به نقد نظریات فخر رازی در این زمینه پرداخته است که خلاصه‌ای از آن بحث و بررسی در ادامه ذکر می‌شود:

علامه در نقد دیدگاه برخی از مفسران اهل سنت [از جمله فخر رازی] که برای دفاع از یک حدیث که گفته «پاره‌ای از قرآن را خدا از یادها برد و تلاوتش را منسوخ کرد»،^۱ می‌گوید: اما اینکه آن آیات کجا رفته‌اند و چگونه گم شده‌اند، که حتی یک نفر هم سراغ یکی از آن هزار آیه را نگرفته است؟! و اگر شما هم همان حدیث را سند قرار دهید، و بگویید خدا از یادها برده، می‌پرسیم از یاد بردن خدا چه معنا دارد؟ و مقصود از نسخ تلاوت چه می‌تواند باشد؟ آیا نسخ تلاوت به خاطر این بوده که عمل به آن آیات منسوخ شده؟ پس چرا آیات منسوخه دیگری که هم اکنون در قرآن کریم است منسوخ التلاوه نشد؟ و تا کنون در قرآن کریم باقی مانده؟! مانند آیه صدقه و آیه نکاح زانیه و زانی، و آیه عده، و غیر آن؟ و جالب اینجاست که آقایان^۲ آیات منسوخ التلاوه را دو قسم می‌کنند، یکی آنها که هم تلاوتش نسخ شده و هم عمل به آن، و قسم دیگر آن آیاتی که تنها تلاوتش نسخ شده است؛ مانند آیه رجم.

و یا به خاطر این بوده که واجد صفات کلام خدایی نبوده و بدین سبب خداوند خط بطلان بر آنها کشیده، و از یادهایشان برده است. اگر چنین بود پس در حقیقت جزء کلام خدا و کتاب عزیز که ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ﴾ (فصلت/۴۲) نبوده، منزه از اختلاف نبود، قول فصل و هادی به سوی حق و به سوی صراط مستقیم، و معجزه‌ای که بتوان با آن تحدی نمود و... و کوتاه سخن، بگو قرآن نبوده؛ زیرا خدای متعال قرآن را نازل شده از لوح محفوظ، و نیز کتاب عزیزی خوانده که در عصر نزولش و در اعصار بعد تا قیام قیامت باطل در

۱. فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۳، ص ۲۳۱.

۲. همان، ج ۳، ص ۲۳۰؛ سیوطی، جلال‌الدین، الاتقان، ج ۲، ص ۲۲-۲۴.

آن راه ندارد، و آن را قول فصل، هدایت، نور، فرقان میان حق و باطل، معجزه و ... نامیده است.^۱

۲۳- تطبیق ناصواب بحث‌های تاریخی با برخی از آیات قرآن

علامه در بررسی نظریات مفسران دیدگاهی جامع دارد و یکی از ملاک‌های ایشان، توجه به تاریخ و بررسی و موازنه بحث‌های تاریخی می‌باشد.^۲ بر همین اساس در موارد مختلفی نظریات مفسران را در این زمینه مورد نقد قرار داده است؛ از جمله:

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقُرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا﴾ (کهف/۸۳).

بعضی گفته‌اند: ذوالقرنین همان اسکندر مقدونی است که در زبان‌ها مشهور است، و سد اسکندر هم نظیر یک مثلی شده، که همیشه بر سر زبان‌هاست. بر این معنا روایاتی هم آمده، مانند روایتی که در *قرب الاسناد* از موسی بن جعفر عنه السلام نقل شده، و روایت عقبه بن عامر از رسول خدا صلى الله عليه وآله، و روایت وهب بن منبه که هر دو در *الدر المنثور* نقل شده است.^۳ بعضی از قدمای مفسران از صحابه و تابعین، مانند معاذ بن جبل به نقل *مجمع البيان*^۴ - و قتاده به نقل *الدر المنثور*^۵ نیز همین دیدگاه را برگزیده‌اند. بوعلی سینا هم وقتی اسکندر مقدونی را وصف می‌کند او را به نام اسکندر ذو القرنین می‌نامد. فخر رازی هم در تفسیر کبیر خود بر این نظریه اصرار و پافشاری دارد. خلاصه آنچه فخر رازی گفته، این است: قرآن دلالت می‌کند بر اینکه سلطنت این مرد تا اقصی نقاط مغرب و مشرق و

۱. طباطبایی، محمدحسین، *المیزان*، ج ۱۲، ص ۱۰۳.

۲. بنگرید به: جمال فرزندوحی و امان الله ناصری کریموند، *نقد و بررسی روایات الدر المنثور در تفسیر المیزان*، ص ۱۰.

۳. سیوطی، جلال‌الدین، *الدر المنثور*، ج ۴، ص ۲۹۳، به نقل از *قرب الاسناد* حمیری.

۴. طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البيان*، ج ۴، ص ۱۹۹.

۵. سیوطی، جلال‌الدین، *الدر المنثور*، ج ۴، ص ۲۴۲.

جهت شمال گسترش یافته و این در حقیقت همان معموره آن روز زمین است، و مثل چنین پادشاهی باید نامش جاودانه در زمین بماند، و پادشاهی که چنین سهمی از شهرت دارا باشد، همان اسکندر است و بس....

فخر رازی در ادامه می‌گوید: خوب، وقتی در قرآن ثابت شده که ذوالقرنین بیشتر آبادی‌های زمین را مالک شد، و در تاریخ هم به ثبوت رسید که کسی که چنین نشانه‌ای داشته باشد اسکندر بوده، دیگر جای شک باقی نمی‌ماند که ذوالقرنین همان اسکندر مقدونی است.^۱

علامه پس از ذکر نظریات فخر رازی با دلایلی مستدل به نقد آرای او می‌پردازد و چنین می‌نویسد:

اشکالی که در این دیدگاه وجود دارد این است که: اولاً اینکه گفت: «پادشاهی که بیشتر آبادی‌های زمین را مالک شده باشد تنها اسکندر مقدونی است» قبول نداریم؛ زیرا چنین ادعایی در تاریخ مسلم نیست. تاریخ، سلاطین دیگری را سراغ می‌دهد که ملکش اگر بیشتر از ملک مقدونی نبوده کمتر هم نبوده است. ثانیاً اوصافی که قرآن برای ذوالقرنین برشمرده تاریخ برای اسکندر مسلم نمی‌داند، بلکه آنها را انکار می‌کند، مثلاً قرآن کریم می‌فرماید: «ذوالقرنین مردی مؤمن به خدا و روز جزا بوده و خلاصه دین توحید داشته»، در حالی که اسکندر مردی وثنی و از صابئی‌ها بوده، چنان که قربانی کردنش برای مشتری، خود شاهد آن است.

نیز قرآن کریم فرموده: «ذوالقرنین یکی از بندگان صالح خدا بوده و به عدل و رفق مدارا می‌کرده»، ولی تاریخ برای اسکندر خلاف این را نوشته است. ثالثاً در هیچ یک از تواریخ آنان نیامده که اسکندر مقدونی سدی به نام سد یاجوج و مأجوج به آن اوصافی که قرآن ذکر فرموده، ساخته باشد.^۲

۱. فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۲۱، ص ۱۶۵.

۲. طباطبایی، محمدحسین، المیزان، ج ۱۳، ص ۳۶۰.

نتیجه‌گیری

از مجموعه مباحث مطرح شده در این نوشتار این نتیجه به دست آمد که علامه طباطبایی در تفسیر المیزان در صدها مورد به بررسی و نقد آرای مفسران اقدام نموده است. با مطالعه مجلدات مختلف المیزان، با برخی از الفاظ از جمله: «بعضهم (بعضی از آنان)، بعض المفسرین (بعضی از مفسران)، منهم یقول (برخی از آنها می‌گویند)، و گاهی نیز با ذکر نام برخی از مفسران» مواجه هستیم که علامه نظریات مفسران را نقل کرده، به بررسی و نقد آنها می‌پردازد. ایشان در نقد و بررسی دیدگاه‌های مفسران مختلف، مبانی و مؤلفه‌هایی دارد. ایشان در همه مراحل تفسیر و فهم قرآن، با دقت و توجه خاصی آرای تفسیری مفسران مختلف را مورد مطالعه قرار داده و نظریات ضعیف و ضعف‌های تفسیری مفسران را آشکار کرده و با مبانی و ملاک‌های مختلف و با استدلال و استناد به روش صحیح فهم قرآن، آنها را مورد بررسی و نقد قرار داده است.

منابع

۱. قرآن کریم، ترجمه الهی قمش‌ای، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۶ ش.
۲. افندی آلوسی، سید محمود، تفسیر روح المعانی، چاپ دوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ ق.
۳. بابایی، علی‌اکبر، مکاتب تفسیری، چاپ دوم، تهران، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۵ ش.
۴. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، بیروت، دارالمعرفه، بی‌تا.
۵. رازی، فخرالدین، تفسیر مفاتیح الغیب، تهران، بی‌تا.
۶. رشید رضا، محمد، تفسیر القرآن الحکیم الشہیر بتفسیر المنار، بیروت، دارالمعرفه، بی‌تا.
۷. زمخشری، محمود، تفسیر الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷ ق.
۸. سبحانی تبریزی، جعفر، «روش صحیح تفسیر قرآن»، مجله قبسات، ش ۲۹،

۱۳۸۲ش.

۹. سیوطی، جلال‌الدین، الدرّ المشهور فی تفسیر المأثور، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۱ق.
۱۰. _____، الاتقان فی علوم القرآن، چاپ اول، قاهره، ۱۹۶۷م.
۱۱. شریف لاهیجی، محمد بن علی، تفسیر شریف لاهیجی، تهران، دفتر نشر راد، ۱۳۷۳ش.
۱۲. طباطبایی، سیدمحمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.
۱۳. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ۱۴۱۵ق.
۱۴. فخر رازی، تفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۱ق.
۱۵. فیض کاشانی، ملامحسن، تفسیر صافی، تهران، انتشارات مصدر، ۱۴۱۵ق.
۱۶. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، قم، دارالکتاب، بی تا.